

مطالعه تطبیقی آزمون‌پذیری نظریه انقلاب هانتینگتون با انقلاب در ایران و مصر

محمدجواد هراتی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۰۸

چکیده

مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های انقلاب اسلامی ایران و تحولات سیاسی سال ۲۰۱۱ مصر، به‌عنوان دو کشور اسلامی، از موضوعات مهم و نیازمند پژوهش است. یکی از موضوعاتی که در مطالعه تطبیقی این دو انقلاب نیازمند توجه است، انطباق‌پذیری نظریه‌های انقلاب غربی درخصوص انقلاب در این دو کشور اسلامی است. نظریه «انقلاب هانتینگتون» که به‌عنوان یکی از نظریه‌های متأخر در علل رویداد انقلاب‌ها ارائه گردیده، از سوی برخی پژوهشگران با انقلاب اسلامی ایران مورد ارزیابی قرار گرفته و همچنان محل بحث است. این موضوع در تحولات انقلابی مصر در سال ۲۰۱۱ مورد بحث واقع شده است. مقاله حاضر در تلاش است تا از رهگذر مطالعه تطبیقی میزان انطباق‌پذیری نظریه مشهور به «توسعه نامتوازن» با انقلاب اسلامی ایران و تحولات مصر، به ارزیابی میزان موفقیت این نظریه با تحولات دو کشور مهم در جهان اسلام بپردازد. نگارنده در این مطالعه تطبیقی بر این باور است که نظریه مذکور در توضیح تحولات انقلابی جهان اسلام موفقیت چندانی ندارد. اگرچه نیاز به مشارکت سیاسی در مصر و ایران می‌تواند به‌عنوان عاملی از عوامل نارضایتی انقلابی باشد، اما با پیش‌فرض‌های نظریه درخصوص تحول انقلابی در فرایند توسعه سیاسی همخوانی ندارد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، انقلاب مصر، توسعه نامتوازن، هانتینگتون.

۱. دانشیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده مسئول: harati@basu.ac.ir)

مقدمه

مقایسه و تبیین مشابهت‌ها و تفاوت‌های انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های عربی در جهان اسلام از منظر جامعه‌شناسی سیاسی که تعابیر مختلفی از آن، نظیر بیداری اسلامی و بهار عربی و دیگر تعابیر ارائه گردیده (حاجی‌یوسفی، ۱۳۹۱: ۱۳۷)، از جمله موضوعات مهم در پژوهش‌های اخیر است. در این زمینه یکی از موضوعاتی که برای تبیین مقایسه انقلاب اسلامی ایران و تحولات مذکور در جهان اسلام می‌تواند اهمیت داشته باشد، میزان مطابقتی است که دو مقوله مورد بحث با نظریه‌های مطرح شده درباره انقلاب و جنبش‌هایی دارند که در برخی تعابیر از آن‌ها با عنوان انقلاب یا انقلاب ناموفق نیز یاد می‌شود.

مقاله حاضر با توجه به ویژگی‌هایی که نظریه هانتینگتون درباره انقلاب‌ها دارد و به‌عنوان یکی از نظریه‌های متأخر انقلاب مطرح گردیده و همچنین خواست مشارکت سیاسی را به‌عنوان منشأ انقلاب‌ها دانسته است، نظریه مناسب بحث و بررسی در این زمینه است. نظریه هانتینگتون از نظریه‌هایی است که از سوی برخی نویسندگان با انقلاب اسلامی ایران تطبیق داده شده و نقدهایی نیز بدان وارد شده است. به‌علاوه نظریه‌ای است که به‌ظاهر به نظر می‌رسد که به مباحث مربوط به تحولات اخیر نیز ارتباط داشته باشد. درحقیقت میزان انطباق‌پذیری این نظریه با تحولات انقلابی که در جهان اسلام روی می‌دهد، موضوع جدیدی است که در پژوهش‌ها کمتر بدان توجه شده و از این جهت که کدام‌یک از تحولات مذکور با نظریه توسعه نامتوازن مطابقت دارد، نتایج قابل توجهی را می‌توان برداشت نمود. ازجمله این نتایج نقد نظریه درخصوص انقلاب‌هایی است که در جوامع اسلامی روی داده است.

نگارنده در پی تأیید این فرضیه است که نظریه هانتینگتون توان کمتری برای تبیین تحولات انقلابی در جهان اسلام دارد. نظریه «توسعه ناموزون» بر محور توسعه‌یافتگی سیاسی در کنار توسعه‌یافتگی اقتصادی استوار است و این در حالی است که توسعه اقتصادی در مصر و همچنین توسعه‌یافتگی اقتصادی در دوره ایران عصر پهلوی از موضوعات قابل تأمل است و نمی‌توان ادعای توسعه‌یافتگی اقتصادی برای این دو در مقاطع تاریخی مذکور در نظر گرفت. درحقیقت، نظریه توسعه نامتوازن در قالب نظریه‌های مدرن و با بهره‌گیری از ساختار اجتماعی سیاسی جوامع خاصی مطرح گردیده و انطباق آن با شرایط اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام از موضوعات قابل تأمل است.

به‌علاوه اغلب صاحب‌نظرانی که به تبیین و تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند، در کنار نظریه خود، عامل دیگری غیر از عوامل مادی محض را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران مؤثر می‌دانند و به موضوعات فرهنگی نیز تأکید داشته‌اند. در مقاله حاضر تلاش می‌گردد تا از رهگذر مطالعه تطبیقی، میزان انطباق‌پذیری این نظریه با دو تحول انقلابی مذکور در جهان اسلام بررسی گردد.

الف. چهارچوب نظری

نظریه هانتینگتون به‌عنوان یکی از نظریه‌های مطرح جدید درباره علل رویداد انقلاب‌هاست که بسیاری از محققان تلاش نموده‌اند تا این نظریه را با انقلاب‌های مختلف تطبیق دهند و میزان انطباق آن با انقلاب‌های مختلف را بسنجند؛ برای همین منظور ابتدا به بررسی نظریه مذکور می‌پردازیم.

نظریه‌پردازان توسعه غالباً بر این باورند که اصلاح در ساختار اقتصادی نیاز به ایجاد نهادهای سیاسی کارآمد دارد. چراکه نتیجه نهایی نوسازی اقتصادی و اجتماعی در جامعه‌ای که فاقد نهادهای سیاسی پرتوان و کارآمد باشد، نابسامانی سیاسی را ایجاد خواهد نمود. اصلاح در ساختار اقتصادی که خود موجب گذار به سمت نظام اقتصادی غیرمتمرکز است، بدون دگرگونی در نظام سیاسی متناسب با ساختار اقتصادی جدید میسر نخواهد بود. درحقیقت، نوسازی اجتماعی و اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی را به‌همراه داشته و گسستگی عمیقی میان دوران پیش از نوسازی و اصلاحات و دوران پس از آن پدید می‌آورد. کشوری که دستخوش اصلاحات می‌گردد، از نظر اجتماعی رشته‌های وابستگی را با الگوهای سنتی زندگی، گسسته و فشارهایی را متوجه پیکره نظام سیاسی می‌نماید. ازطرفی در اثر بالارفتن سطح درآمد ملی، نیروی کار از بخش کشاورزی به صنعت و شهرنشینی روی آورده و ازطرف دیگر شیوه‌های جدید تولید کالاهای اقتصادی و خدمات، سطح رفاه عمومی را افزایش داده و از آنجاکه دولت و نظام سیاسی حاکم نمی‌تواند انتظارات مردم را در زمینه مشارکت سیاسی برآورده سازد، کشور از فرایند نوسازی سرخورده می‌شود (ذهیری، ۱۳۷۶: ۱۳).

به‌عبارت‌دیگر، باتوجه‌به اینکه اصلاحات اقتصادی به‌صورت یک حرکت تند و ناگهانی انجام می‌پذیرد، موجب فشارهای شدید بر پیکره نظام سیاسی می‌گردد. برای ایجاد موازنه و تعدیل این حرکت تند، باید ساختار سیاسی نیز همگام با تحولات اقتصادی، دچار دگرگونی شود، درغیراین‌صورت بحران‌های اجتماعی رخ خواهند داد که منبع تنش‌ها و بحران‌های سیاسی خواهد شد.

مهم‌ترین فردی که از این وضعیت برای تبیین علل شکل‌گیری انقلاب استفاده نموده است، ساموئل هانتینگتون، نظریه‌پرداز معروف آمریکایی است. هانتینگتون ارتباط بین توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی را به تفصیل بیان کرده است. وی توسعه را به مثابه فرایندی تلقی می‌کند که به وسیله آن هر کشور ظرفیت خود را برای جذب آثار بی‌ثبات‌کننده مشارکت مردم در امور سیاسی ناشی از تحرک اجتماعی افزایش می‌دهد. وی معتقد است که توسعه‌یافته‌ترین کشورها، پیچیده‌ترین و مولدترین اقتصادها را دارند. بنابراین توسعه اقتصادی و سیاسی وابسته به یکدیگرند (Huntington, 1969: 267).

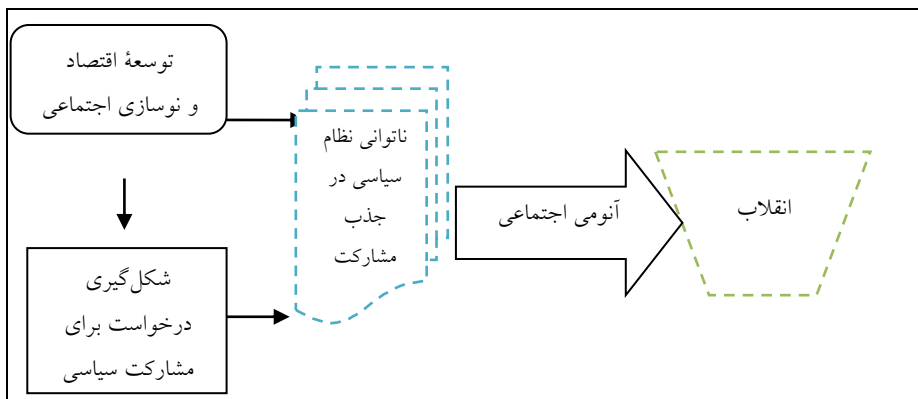
هانتینگتون توسعه سیاسی را در همه حوزه‌های سیاسی جامعه تسری داده و معتقد است که باید نهادهای حکومتی تقویت شوند. از نظر وی اصلاحات و نوسازی سیاسی مستلزم بسط آگاهی سیاسی به گروه‌های اجتماعی تازه و تحرک این گروه‌ها به صحنه سیاست است. تحول سیاسی به ایجاد نهادهای سیاسی نیاز دارد که به اندازه کافی تطبیق‌پذیر، پیچیده، مستقل و منسجم باشند تا بتوانند گروه‌های تازه را به درون خود جذب نموده و اشتراک سیاسی آن‌ها را سازمان داده و دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی را به پیش برند (Huntington, 1969: 267).

بدین ترتیب موضوع مشارکت سیاسی از مباحث اساسی در بحث توسعه است. در کشورهای درحال توسعه، حتی مستبدترین رژیم‌ها نیز ضمن آنکه شرکت مردم را در حکومت محدود می‌سازند، شدیداً به جلب حمایت توده مردم علاقه دارند؛ اما در اینکه آیا شرکت مردم موجب توقف نوسازی و توسعه می‌شود یا نه، یا اینکه میزان مشارکت مردم باید تا چه میزانی باشد، صاحب‌نظران اختلاف دارند. عده‌ای، از شرکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی استقبال می‌نمایند؛ اما از تلاش برای مقاومت در برابر مالیات‌ها، تقاضای مزد بیشتر در صنایع دولتی، اعتصاب در بخش دولتی و تقاضا برای کالاهای مصرفی بیشتر، حمایت نمی‌کنند (Huntington, 1969: 284).

هانتینگتون برای مشارکت سیاسی اهمیت خاصی قائل بوده و فقدان آن را جزو علل ضروری انقلاب می‌داند. وی معتقد است برای بازساخت علل انقلاب باید بر ریشه‌های اجتماعی و روان‌شناختی انقلاب تأکید عمده داشت. از همین روی، علل انقلاب را در کنش متقابل نهادهای سیاسی و نیروهای اجتماعی جست‌وجو می‌کند و می‌گوید: «انقلاب به دو شرط ضروری نیاز دارد: نخست اینکه آن دسته از نیروهای اجتماعی که تاکنون از صحنه سیاست بیرون بوده‌اند، خواستار اشتراک در سیاست گردند و دوم اینکه نهادهای سیاسی نتوانند مسیرهایی را برای اشتراک گروه‌های

اجتماعی نوپدید در سیاست و جذب نخبگان جدید در حکومت فراهم سازند. خلاصه آنکه وجود گروه‌های آرزومند و تعالی‌جو در کنار نهادهای خشک یا انعطاف‌ناپذیر، زمینه‌ساز انقلاب‌هاست» (Huntington, 1969: 264).

بدین ترتیب نظریه توسعه یک پیش‌فرض اساسی دارد و آن توسعه‌یافتگی اقتصادی و پیش‌فرض دوم عدم توسعه سیاسی در کنار توسعه اقتصادی است. در مجموع، علل شکل‌گیری انقلاب در توسعه نامتوازن را می‌توان در قالب نمودار ذیل نمایش داد:



البته باید در نظر داشت که موارد مذکور لزوماً موجب انقلاب نمی‌شوند، بلکه وجود این عامل به بروز بحران در سطح جامعه کمک می‌کند. درحقیقت بحران‌های ناشی از عدم تعادل و ناهمگونی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی زمانی موجب انقلاب خواهد شد که عوامل و زمینه‌های دیگری از جمله ایده‌های جدید وجود داشته باشد و تحلیل یک‌جانبه انقلاب اسلامی براساس این نظریه، صحیح به نظر نمی‌رسد.

ب. توسعه نامتوازن و رویداد انقلاب اسلامی ایران

درخصوص علل رویداد انقلاب اسلامی ایران، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. برخی از تحلیلگران و نویسندگان به ابعاد سیاسی و برخی دیگر مباحث اقتصادی و فرهنگی را در انقلاب اسلامی مورد توجه قرار داده‌اند. در این میان، برخی تلاش نموده‌اند تا نظریه توسعه نامتوازن را با

انقلاب اسلامی ایران مطابقت دهند. از جمله این نویسندگان می‌توان به آبراهامیان اشاره نمود که در کتاب *ایران بین دو انقلاب* به تبیین این انقلاب براساس نظریه مذکور پرداخته است.

براساس این دیدگاه از اوایل دهه ۴۰ شمسی نظام اقتصادی ایران با شروع برنامه عمرانی سوم (۱۳۴۶-۱۳۴۱) دچار تغییرات اساسی گردیده و با اجرای برنامه عمرانی چهارم (۱۳۵۱-۱۳۴۶) و پنجم (۱۳۵۶-۱۳۵۱) و ایجاد و گسترش صنایع سنگین، این روند به صورت شتابان ادامه یافت. همچنین افزایش قیمت نفت به‌ویژه در سال ۱۳۵۲، ساختار اقتصادی و حتی سیاسی و اجتماعی ایران را دستخوش تغییرات جدی نمود و امکان انجام اصلاحاتی را در بخش‌های مختلف اقتصادی به‌وجود آورد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۳۸۹ تا ۳۹۷).

آبراهامیان بر این باور است که اگرچه شاه به نوسازی اجتماعی اقتصادی کمک کرد، برای ایجاد فضای باز سیاسی برای نیروهای اجتماعی، ایجاد پیوند بین رژیم و طبقات جدید، حفظ پیوندهای موجود بین رژیم و طبقات قدیم، اقدامی انجام نداد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۳۹۸). توضیح بیشتر آنکه باتوجه به تغییرات انجام شده در بخش اقتصاد، توجه به تغییر در ساختار سیاسی ضروری بود؛ اما شاه هیچگاه به این مسئله توجهی نداشته و دوران حکومت ۳۷ ساله خود، به‌طور دائم کنترل خود را بر جامعه و سیاست ایران افزایش می‌داد.

گاری‌سیک، عضو شورای امنیت ملی آمریکا و کارشناس مسائل ایران، می‌گوید: «عامل مهم دیگری که زمینه را برای آغاز حرکت‌های انقلابی در ایران فراهم ساخت، عدم توجه به تغییر ساختار سیاسی کشور و ایجاد تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه بود. تمام قدرت‌ها در شخص شاه تمرکز یافته و ابزار حکومت او گروه کوچکی از درباریان و تکنوکرات‌ها بودند که بقای آنان در مقامات سیاسی و دولتی به وفاداری مطلق آنان به شخص شاه و پیروی بی‌چون‌وچرا از افکار و خواست‌های او بستگی داشت» (ذهیری، ۱۳۷۶: ۱۵۲).

دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها که تعداد آنان به سرعت افزایش می‌یافت، با آگاهی بیشتر از آنچه در پیرامونشان می‌گذشت، خواهان نقش و سهم بیشتری در حکومت بودند؛ درحالی‌که رژیم، حاضر به پذیرفتن آن نبود. عوامل رژیم نیز به این مطلب پی برده بودند که جامعه جدید، خواهان مشارکت بیشتری در امور می‌باشد؛ بنابراین در شعارهایشان این موضوع را علنی کردند، اگرچه هیچ‌گاه به آن عمل نکردند. موضوع توجه به مشارکت سیاسی و آزادی‌های بیشتر در جامعه، از

موضوعاتی بود که رهبران آمریکا نیز به آن توجه داشته و به شاه نیز پیشنهاد می‌کردند که به دنبال راه‌حل اصولی برای این مسئله باشد (ذهیری، ۱۳۷۶: ۱۵۳).

آبراهامیان در کتاب ایران بین دو انقلاب پس از توضیح نظریه مذکور می‌کوشد تا آن را با انقلاب اسلامی ایران تطبیق دهد. وی در این باره می‌نویسد: «منبع اولیه، بلکه تنها منبع سیاست‌نوسازی و توسعه اقتصادی ایران، نفت بود. درآمدهای حاصل از صدور نفت با سبزی صعودی از رقم ۵۵۵ میلیون دلار در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳ به ۳۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ رسید. طی فرایند نوسازی اقتصادی و اجتماعی در قالب برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی از جمله برنامه‌های سوم و چهارم توسعه، مبالغ زیادی صرف امور زیربنایی اجتماعی و اقتصادی گردید. در زمینه کشاورزی، اراضی احیا شد و اصلاحات ارضی در سرلوحه اصلاحات کشاورزی قرار گرفت و دگرگونی‌های کشاورزی، ساختار طبقاتی در روستاها را دگرگون ساخت (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۳۹۰).

آبراهامیان برنامه‌های توسعه شاه را برای ایجاد دگرگونی و توسعه منابع انسانی و صنعتی وسیع‌تر می‌داند. او عقیده دارد: «برنامه‌های توسعه اقتصادی شاه، علاوه بر ایجاد دگرگونی در اقتصاد، موجب توسعه اجتماعی و گسترش طبقه متوسط حقوق‌بگیر و طبقه کارگر در شهرها گردید.» وی می‌افزاید: «برنامه‌های توسعه اقتصادی اجتماعی شاه مردم را در وضعیت مطلوبی قرار داد، تا آنجا که رژیم، سرمست از آمار و ارقام ارائه شده در سال ۱۳۵۵ ادعا می‌کند سطح زندگی در ایران در پایان دهه ۶۰ از اروپای غربی نیز جلوتر خواهد رفت و در پایان قرن، ایران یکی از پنج غول صنعتی جهان خواهد شد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۳۹۴).

آبراهامیان معتقد است اگرچه شاه، نوسازی ساختار اجتماعی اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد و برای آن اهمیت قائل شد، اما در عرصه نظام سیاسی، به فراهم کردن زمینه‌های تشکیل گروه‌های فشار، بازکردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند میان حکومت و نیروهای جدید و حفظ پیوندهای موجود میان حکومت و نیروهای قدیم و سنتی، اقدام نکرد؛ بلکه سعی کرد همچون پدرش، به جای نوسازی سیاسی، قدرت‌ش را بر سه رکن نیروهای مسلح و شبکه حمایت دربار و بوروکراسی عریض و طویل دولتی تحکیم کند (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۳۹۸).

از دیدگاه آبراهامیان در سال ۱۳۵۴، شاه با تبدیل نظام دوحزبی‌اش به نظام تک‌حزبی از طریق انحلال دو حزب ایران نوین و حزب مردم و تشکیل حزب رستاخیز، رکن چهارمی را نیز ایجاد کرد

تا در کنترل ملت و سیطره بر آن به او کمک نماید. هدف اصلی، ایجاد نوعی دیکتاتوری نظامی کهنه در قالب دولتی تک‌حزبی و توتالیتر بود. حزب رستاخیز با ادغام دو حزب، معتقد به مرکزیت دموکراتیک بود و سعی داشت به ابزاری قدرتمند برای اشاعه تفکر «شاه دوستی» در میان ایران تبدیل شود (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۴۰۳ و ۴۰۴).

نتیجه‌گیری آبراهامیان این است که سیاست‌های رژیم باعث گردید تا نارضایتی توده‌ای به وجود آید؛ نیروهای سیاسی جدید امید به اصلاح را از دست داده و انگیزه‌های انقلابی در آنان تشدید شود. مخالفان گوشه‌گیر که اینک در مقابل استدلال خطرناک جدید رژیم - آنکه عملاً با ما نیست، بر ماست - قرار گرفته بودند، مجبور بودند علی‌رغم میل و علاقه‌شان در برنامه‌های حزب شرکت کرده (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۴۰۹) و بالاخره مجموعه این عوامل موجب نارضایتی و زمینه‌ای برای انقلاب را پدید آورد.

نکته نخستی که در بررسی استدلال‌های این دیدگاه درباره انقلاب اسلامی ایران به نظر می‌رسد، این است که در تبیین علل رویداد انقلاب اسلامی ایران، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده و البته عمده این دیدگاه‌ها بر حوزه فرهنگ و نقش عوامل فرهنگی در شکل‌گیری تحول انقلابی تأکید بیشتری نسبت به دیگر دیدگاه‌ها دارند. اگرچه دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی نیز در ارتباط با انقلاب اسلامی ایران مطرح گردیده، اما بررسی آثار موجود داخلی و خارجی بر برجسته‌بودن نقش فرهنگ و به‌ویژه فرهنگ سیاسی شیعه تأکید فراوان دارد (عیوضی و هراتی، ۱۳۸۱: ۱۱۵) روش‌های فراوانی برای درک این مطلب وجود دارد که بحث از آن مجال دیگری را می‌طلبد. به‌عنوان نمونه یکی از ابزارهایی که به فهم بهتر عوامل و زمینه‌های نارضایتی انقلابی کمک می‌نماید، شعارهای مردمی در این زمینه است. با بررسی محتوایی این شعارها می‌توان آشکارا هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی و عوامل فرهنگی را در آن مشاهده نمود. در واقع، هر انقلابی دارای شعارهایی است که در ایدئولوژی انقلاب و فرهنگ آن جامعه ریشه دارد. این شعارها بیان‌کننده نگرش ایدئولوژی انقلاب انقلابیون نسبت به وضع نابسامان موجود، اهداف و ویژگی‌های نظام آرمانی است. از این‌روست که شعارهای هر انقلاب از اسناد گران‌بها و یکی از مهم‌ترین منابع مطالعه ارزش‌ها و آرمان‌های آن انقلاب به‌شمار می‌رود.

در شعارهای انقلابی اغلب بر موضوعاتی نظیر نظام رهبری و رهبر، راه نجات یا ایدئولوژی‌های نجات‌بخش و اهداف انقلابی تأکید می‌شود. این شعارها ویژگی‌هایی دارند که از آن جمله می‌توان به

فهم‌پذیر بودن، ریشه‌داشتن در پیشینه تاریخی مشترک، جذابیت و سادگی اشاره نمود (پناهی، ش ۲۳، ۱۳۸۳).

بر پایه پژوهشی که در سال ۸۳ انجام گرفته، در شعارهای مطرح در انقلاب اسلامی، بر ارزش شهادت و جانبازی (۴۱ درصد) و اهمیت دین اسلام و ضرورت توجه به آن (۳۱ درصد) و ارزش حجاب اسلامی (۶ درصد) تأکید رفته است. همچنین براساس این تحقیق، بررسی شعارهای انقلاب مربوط به وضعیت نظام پیشین نشان می‌دهد که نظام سیاسی ایران، به علل مختلف، برای مردم، نظامی بوده فاسد، تحمیلی، ضد مردمی و فاقد مشروعیت سیاسی (پناهی، ش ۲۳، ۱۳۸۳). در بخشی از این پژوهش اهداف انقلاب اسلامی به سه زیرمجموعه تقسیم شده که در جدول ذیل آمده است:

نوع اهداف و ارزش‌ها	تعداد	درصد
اهداف و ارزش‌های سیاسی	۲۶۱	۴۰
اهداف و ارزش‌های فرهنگی	۳۵۹	۵۴
اهداف و ارزش‌های اقتصادی	۳۹	۶
جمع	۶۵۹	۱۰۰

از آنجاکه بیشترین شعارهای انقلاب اسلامی مربوط به اهداف و آرمان‌های انقلاب در بُعد فرهنگی بوده، این نیز گویای آن است که نارضایتی مردم از وضعیت فرهنگی جامعه شدیدتر از سایر ابعاد بوده و شاید مهم‌ترین علت انقلاب اسلامی بوده باشد؛ اما این نارضایتی به نارضایتی سیاسی بدل شده و در قالب شعارهای سیاسی مربوط به وضعیت نامطلوب رژیم گذشته نمود یافته است (پناهی، ش ۲۳، ۱۳۸۳).

برخلاف انقلاب اسلامی ایران که اقتصاد به‌عنوان عاملی فرعی عنوان شده، شکل‌گیری انقلاب‌های مورد بحث و البته دیگر جنبش‌های شکل‌گرفته مشابه بیشتر از جنبه اقتصادی و سیاسی مورد توجه نظریه‌پردازان قرار گرفته است. در مقابل نقش فرهنگ به‌عنوان عامل شکل‌دهنده به نارضایتی در جامعه به‌عنوان عامل دست دوم و کم‌رنگ در نظر گرفته شده است (درخشه و هراتی، ۱۶: ۱۳۹۱).

نکته دیگری که در نقد انطباق‌پذیری نظریه هانتینگتون با انقلاب اسلامی ایران می‌توان اشاره نمود، این است که آنچه در ایران به‌عنوان فرایند توسعه اتفاق افتاد، به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران توسعه

نبوده، بلکه به‌عنوان شبه‌توسعه و به‌تعبیر برخی نویسندگان شبه‌مدرنیزاسیون (کاتوزیان، ۱۳۷۳) شناخته می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، در فرایند تحولاتی که در ایران اتفاق افتاد، نوعی وابستگی مفرط به غرب و واردات گسترده صنایع بر پایه درآمدهای نفتی بوده که نمی‌توان از آن با عنوان توسعه یاد نمود.

ج. توسعه نامتوازن و رویداد تحولات انقلابی مصر

در سال ۲۰۱۱ میلادی به‌دنبال تحولات تونس، جنبش انقلابی مصر روی داد و پس از آن حسنی مبارک، دیکتاتور مصر از قدرت خلع گردید و درنهایت، این تحولات منجر به شکل‌گیری قانون اساسی جدید در مصر گردید. هرچند بعد از گذشت مدتی تحولات دیگری روی داد و رئیس‌جمهور قانونی این کشور از قدرت برکنار شد و مسیر انقلاب به سوی دیگر حرکت نمود، اما در صورتی که تعریف انقلاب را قدری گسترده‌تر در نظر بگیریم، از تحولات ۲۰۱۱ مصر می‌توان به‌عنوان یک جنبش انقلابی یاد نمود.

در بحث از اینکه علت تحولات مصر چه بوده، دیدگاه‌های مختلفی مطرح گردیده است. برخی از تحلیلگران تحولات را ناشی از بیداری اسلامی و در نتیجه این تحولات را به‌گونه‌ای فرهنگی تحلیل نموده و برخی دیگر نیز آن را با عنوان بهار عربی و موج دموکراسی‌خواهی در جهان عرب می‌دانند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۹۱: ۱۳۷). در برخی دیگر از دیدگاه‌ها شکل‌گیری نارضایتی در مصر با تأکید بر مباحث اقتصادی و سیاسی بیان شده است (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۴۶ تا ۶۷).

پرسشی که در بحث از انطباق‌پذیری نظریه هانتینگتون با تحولات ۲۰۱۱ مصر مطرح می‌شود این است که آیا اساسی‌ترین نارضایتی مردم مصر، فقدان مشارکت سیاسی بوده یا عوامل دیگری نیز در آن نقش داشته‌اند و اساساً نسبت فقدان مشارکت سیاسی با دیگر عوامل در شکل‌گیری نارضایتی در این کشور چگونه است. از این منظر نگاهی کوتاه به وضعیت اجتماعی اقتصادی و سیاسی مصر می‌تواند ما را در تبیین میزان انطباق‌پذیری نظریه هانتینگتون در باب علل وقوع انقلاب‌ها یاری نماید.

۱. وضعیت اقتصادی مصر

از نظر جمعیتی در مصر سال‌های منتهی به ۲۰۱۱ حدود ۴۵ میلیون جوان زیر ۳۵ سال دارد که با چالش‌هایی چون بیکاری و فقر گسترده مواجه هستند. برخی تحلیلگران اوضاع اجتماعی مصر در سال‌های اخیر، بر نهادینه‌شدن فساد، رشد معنادار میزان جرایم، بی‌اعتنایی عمیق به کرامت انسانی و افول ارزش‌های اجتماعی تأکید کرده‌اند. گذشته از این، هزاران کودک پنج یا ۶ ساله در کوچه‌های

کثیف و گوشه‌کنارهای شهر و در زیر پل‌ها زندگی می‌کردند و به دست‌فروشی در کنار چهارراه‌ها مشغول بودند، همگی فقر، استثمار، بی‌عدالتی و بدرفتاری را در جامعه مصر نمایان‌تر می‌کرد (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۵۲ و ۵۳).

درگیری‌های اجتماعی و افول فرهنگ تساهل و تلاش طاقت‌فرسای مردم برای امرار معاش، همگی احساس مشترکی را در میان مردم ایجاد کرده بود که در آن، مردم مصر در شرایط دشوار اقتصادی قرار دارند (Osama, 2010: 196-198). همچنین نرخ بیکاری در میان جمعیت زیر ۳۰ سال بنا به آمارهای رسمی ۲۱ درصد، شرایط وضعیتی دشوار اقتصادی را در این کشور ایجاد کرده است (Osama, 2010: 199).

فساد اقتصادی گسترده در مصر، یکی دیگر از بسترهای شکل‌گیری نارضایتی انقلابی در مصر بود. فساد گسترده در میان خانواده مبارک و نخبگان وابسته بسیار گسترده بود و گفته می‌شود که این خاندان ثروت نجومی را در اختیار داشتند و ۳۹ مسئول بلندپایه یا تجار نزدیک به جمال مبارک، پسر مبارک، هرکدام بیش از یک‌میلیارد دلار ثروت اندوخته‌اند (Goldeston: 2011).

گلدستون نیز اشاره می‌کند که پتانسیل اعتراضات سیاسی عظیمی در مصر قبل از ۲۰۱۱ وجود داشت. قبل از این سال، مصر مملو از اعتراض‌ها و اعتصاب‌های جوانان تحصیل‌کرده و کارگران و گروه‌های مذهبی بود تا اعتراض خود را به مسئولان مملکتی درباره نرخ بالای بیکاری، دستمزدهای پایین، آزار و اذیت پلیس و فساد دولت اعلام کنند. (Goldeston: 2011). در مجموع، به مواردی از خصوصیات دولت اقتصادی مبارک می‌توان اشاره نمود که عبارت‌اند از: خودداری دولت از سرمایه‌گذاری مستقیم در بخش صنعت و کشاورزی، اکتفا به توسعه زیربنای اساسی، آزادسازی قیمت‌ها و بازار مالی، خصوصی‌سازی بخش عمومی از طریق فروش بخش عمومی به سرمایه‌داران محلی و خارجی. صرف‌نظر از کارآمدی این سیاست‌ها در تأمین نیازهای مصر، ضعف در کارایی و فساد در اجرای این سیاست‌ها بر شدت بحران حاصل از آن‌ها افزود. شاید در صورت وجود یک نظام سیاسی و اقتصادی شفاف‌تر اجرای این سیاست‌ها نتایج بهتری عاید کشور می‌ساخت (مسعودینا و سعیدی حیزانی، ۱۳۹۱: ۱۷۳).

از آنچه در حوزه اقتصاد گفته شد نیز می‌توان نتیجه گرفت که نارضایتی اقتصادی نقش مؤثری در شکل‌گیری جنبش انقلابی مصر داشته است. از جنبه دیگر ساختار اقتصادی مصر، ساختار توسعه‌یافته

با شاخصه‌های مرتبط با توسعه نبود؛ لذا نمی‌توان گفت که نظام سیاسی مصر توسعه‌نیافتگی سیاسی را در کنار توسعه اقتصادی تجربه می‌نمود. درحقیقت در بحث از تحلیل نظریه هانتینگتون درباره مصر، توجه به این نکته ضرورت دارد که توسعه اقتصادی به معنایی که در نظریه توسعه نامتوازن وجود دارد، در مصر اتفاق نیفتاده بود. بدین ترتیب از این جهت نظریه توسعه نامتوازن را به سختی می‌توان با تحولات مصر ارتباط داد. از سوی دیگر در تحولات پس از سقوط مبارک، شاهد روی کار آمدن اسلام‌گرایان در انتخابات ریاست جمهوری علی‌رغم حمایت غرب از رقیب اسلام‌گرایان هستیم که این موضوع، دلالت‌های خاصی را دارد.

۲. اوضاع سیاسی مصر

پس از استقلال مصر از امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۳۶، ملک فؤاد اول به سلطنت رسید و در سال ۱۹۵۲ با کودتای افسران جوان ارتش، رژیم جمهوری جایگزین رژیم سلطنتی شد. از سال ۱۹۵۲ به بعد، فصل جدیدی در تاریخ سیاسی مصر آغاز شد که مهم‌ترین آن حاکمیت نظامیان بود؛ اما با روی کار آمدن انور سادات، نزدیکی مصر با غرب گسترش یافت. اقدام سادات در به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی خشم جریان‌های اسلام‌گرا را به دنبال داشت و موجبات ترور وی توسط یکی از اسلام‌گرایان را فراهم نمود. با مرگ سادات، حسنی مبارک به ریاست جمهوری رسید و سیاست‌های غرب‌گرایانه سادات را ادامه داد تا اینکه با موجی از اعتراضات در سال ۲۰۱۱ مواجه شد (نیاکوئی، ۱۳۹۲: ۴۸).

باتوجه به ظرفیت‌های گسترده‌ای که قانون اساسی مصر چه در شرایط عادی و چه در شرایط فوق‌العاده برای رئیس‌جمهور در نظر گرفته بود، فردگرایی و استبداد از جمله ویژگی‌های اساسی نظام سیاسی مصر در دوره حسنی مبارک به‌شمار می‌رفتند و نتیجه منطقی چنین وضعیتی، شخصی شدن حکومت و عدم جابه‌جایی قدرت بود (مسعودنیا و سعیدی حیزانی، ۱۳۹۱: ۱۶۷).

البته وجود نوعی انتخابات رقابتی، محیط سیاسی چند حزبی، وجود دو مجلس سلفی و علیا، آزادی بیان نسبی در جامعه مصر، این امکان را برای رژیم مبارک فراهم آورده بود که ادعای توسعه سیاسی بنماید و میزانی از نارضایتی مردم را بکاهد. با این حال دمکراسی ظاهری فوق، هیچ تهدیدی برای این رژیم به‌شمار نمی‌آمد (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۴۹). بیشتر شهروندان مصری بر این اعتقاد بودند که آنچه در دایره مشارکت و رقابت سیاسی کشور مصر رخ می‌دهد، تنها عناصری از مردم‌سالاری

نمایشی است که مبنای واقعی ندارد و به‌عنوان روکش مردم‌سالاری برای یک نظام سیاسی فردگرایی محسوب می‌شود (مسعودنیا و سعیدی حیزانی، ۱۳۹۱: ۱۷۰).

در کنار تمرکز قدرت سیاسی و دموکراسی ظاهری در مصر، برخی تحلیلگران فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان را به‌عنوان مهم‌ترین علل جنبش انقلابی در این کشور می‌دانند و براساس این دیدگاه، پیش از انقلاب، تمامی کسانی که زمام امور را به‌دست داشتند، در سن بالایی به‌سر می‌بردند. سه دهه حکومت بلامنازع مبارک بر این کشور موجب شده بود که اکثر مردم او را مسئول بلامنازع رنج‌ها و مشکلات خود تلقی کنند. بسیاری از نویسندگان معروف روزنامه‌های مخالف دولت یا نویسندگان ناشناس مجلات دانشگاهی این کشور، مبارک را علت عقب‌ماندگی و فساد کشور تلقی می‌کردند و حکومت مصر از نظر بسیاری از مردم برای حل مشکلات جامعه، ناکارآمد به‌نظر می‌رسید (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۴۸ و ۴۷). در طول سه دهه حکومت مبارک، کشور مصر شاهد مشارکت سیاسی واقعی نبود و این موضوع زمینه‌های نارضایتی سیاسی در این کشور را فراهم نمود.

جایگاه اخوان‌المسلمین در انتخابات مصر به‌ویژه انتخابات سال ۲۰۱۰ و دست‌کاری‌های گسترده دولت حسنی مبارک برای جلوگیری از ورود نیروهای مخالف به پارلمان که زمینه‌ساز قیام‌های سراسری مصری‌ها در آغاز سال ۲۰۱۱ شد (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۹۰ تا ۱۹۸)، همچنین نگاه انتقادگونه به موضع دولت‌های غربی در دو دهه گذشته است و سکوت غرب در برابر اقدامات سرکوب‌گرانه دولت‌های عربی و مانع‌تراشی برای برگزاری انتخابات (احمدی، ۲۳۹: ۱۳۹۰ تا ۲۲۸)، از عوامل دیگری برای نارضایتی انقلابی در این کشور است.

براساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که تمرکز قدرت سیاسی و عدم گردش نخبگان یکی از زمینه‌های شکل‌گیری نارضایتی در مصر را فراهم نموده بود. این نوع برداشت از تحولات مصر، زمینه‌ای را فراهم می‌نماید تا در دیدگاه ابتدایی، میزان انطباق‌پذیری نظریه توسعه ناموزون با تحولات مصر زیاد به‌نظر بیاید؛ اما نگاهی به دیگر مسائل مصر، می‌تواند این فرضیه را با خدشه مواجه سازد. ازجمله این مسائل، فساد گسترده اقتصادی در مصر و توسعه‌نیافتگی این کشور از یک سو و تحولات پس از براندازی نظام مبارک تا روی کارآمدن یکی دیگر از نظامیان مصری است که می‌تواند بر میزان انطباق‌پذیری نظریه مذکور، تأثیرگذار باشد. درحقیقت نباید شرایط وخیم اقتصادی و نارضایتی

اقتصادی در شکل‌گیری نارضایتی در این کشور را از نظر دور داشت و این در حالی است که تأکید نظریه توسعه نامتوازن بر نارضایتی سیاسی ناشی از آغاز توسعه اقتصادی است.

مرگ جوان ۲۸ ساله بنام خالد سعید که در اثر ضرب و شتم پلیس کشته شد، جرقه‌ای برای شکل‌گیری اعتراضات انقلابی بود. خالد سعید در هنگامی که در کافی‌نت در حال انجام کار خود بود، براساس قانون فوق‌العاده مورد تفتیش و ضرب و شتم قرار گرفته و کشته شد (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۵۵).

پس از آن فعالان اینترنتی تصاویری را از خالد سعید در فضای مجازی منتشر نمودند و این موضوع موجب گسترش شعله جنبش در مصر گردید. به همین دلیل بود که اغلب انقلابیون مصر، جوانانی بودند که به ترتیب ذکر شده به انقلاب پیوستند و اعتراضات، مانند تونس فاقد رهبری منسجمی بود و احزاب و جریان‌های اسلام‌گرا همچون اخوان المسلمین نیز با تأخیر وارد جنبش شدند.

د. ارزیابی انطباق‌پذیری نظریه توسعه نامتوازن در ایران و مصر

مطالبی که درباره مصر در حوزه اقتصاد و سیاست مطرح گردید، بیانگر این موضوع است که یکی از دلایل تحولات ۲۰۱۱ مصر، معلول درخواست مشارکت سیاسی است؛ اما دو نکته را می‌باید در این زمینه در نظر گرفت: اول اینکه عدم مشارکت سیاسی نمی‌تواند به‌عنوان مهم‌ترین عامل جنبش اجتماعی مصر به‌شمار آید، هرچند که چه برخی از علل این تحولات به فضای بسته سیاسی نیز ارتباط می‌یابد. نکته دوم اینکه درخواست مشارکت سیاسی ناشی از فرایند توسعه نبوده و علل دیگری برای آن می‌باید جست‌وجو نمود. ضمن اینکه مصر در فضای توسعه اقتصادی به مفهومی که هانتینگتون مطرح می‌نماید، نبوده است. بر این اساس، اگرچه ممکن است در ابتدا نظریه هانتینگتون بتواند بخشی از علل رویداد تحولات مصر را توضیح دهد، اما همان‌گونه که اشاره شد، پیش‌فرض اولیه نظریه که شکل‌گیری توسعه اقتصادی است، با وضعیت اقتصادی مصر همخوانی کمتری دارد.

به نظر می‌رسد حتی اگر نگرش‌های فرهنگی به تحولات مصر را در نظر نگیریم، نباید شرایط وخیم اقتصادی و نارضایتی اقتصادی در شکل‌گیری نارضایتی در این کشور را از نظر دور داشت و این در حالی است که تأکید نظریه توسعه نامتوازن بر نارضایتی سیاسی ناشی از آغاز توسعه اقتصادی است.

در بحث از انطباق‌پذیری انقلاب اسلامی ایران نیز اشکال عمده تحلیل انقلاب با استفاده از این نظریه، تک‌بعدی نگریستن به علل وقوع انقلاب است؛ درحالی‌که اغلب صاحب‌نظران انقلاب ایران

نگاهی به تبیین فرهنگی از انقلاب ایران دارند، آبراهامیان آن را در قالب ساختار سیاسی اقتصادی بررسی و جست‌وجو می‌کند. این در حالی است که بسیاری از نظریه‌پردازانی که به تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند، آن را در قالب‌های دیگری نیز تحلیل نموده‌اند که اهمیت آن بیش از درخواست مشارکت سیاسی است. (کاتوزیان، ۱۳۷۹) شناخته می‌شود.

همچنین بررسی نظریه‌های دیگری که درباره انقلاب اسلامی ایران ارائه شده است نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی زمینه‌های دیگری غیر از توسعه‌نیافتگی سیاسی و اقتصاد را دارد. نگاهی به نظریه‌های انقلاب در خصوص انقلاب ایران و اینکه نظریه‌های مذکور انقلاب اسلامی ایران را از منظر فرهنگی تحلیل نموده‌اند و موضوعات اقتصادی و سیاسی در آن کم‌رنگ‌تر است، شاهدی بر این مدعاست. درحقیقت، فارغ از مباحث مربوط به بیداری اسلامی در این کشورها، در صورتی که عامل ملموس و مادی را در این تحولات مؤثر بدانیم، نارضایتی اقتصادی، تأثیر بیشتری بر تحولات مذکور داشته است. به‌علاوه اینکه شعارهای انقلابی و درخواست‌های مردم در جریان انقلاب و درنهایت، پیروزی اسلام‌گرایان علی‌رغم تلاش غرب برای عدم پیروزی آنان و مسائل دیگر نیز صرف درخواست مشارکت سیاسی برای ایجاد انقلاب در مصر را با اشکال مواجه می‌کند؛ بنابراین اگرچه ممکن است نظریه توسعه نامتوازن بتواند بخشی از تحولات مصر که به مبحث مشارکت سیاسی ارتباط دارد توضیح دهد؛ اما انطباق‌پذیری نظریه مذکور با تحولات مصر، با اشکالاتی مواجه است که نمی‌توان آن را به‌عنوان نظریه‌ای برای توضیح کامل جنبش انقلابی مصر برشمرد، همان‌گونه که نظریه مذکور در تطبیق با انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یکی دیگر از کشورهای اسلامی با اشکالاتی مواجه است. در یک مقایسه کلی می‌توان در جدول ذیل وضعیت نظریه توسعه نامتوازن با دو انقلاب مذکور را به‌نمایش گذاشت:

نظریه توسعه نامتوازن	ایران در اواخر عصر پهلوی	مصر در اوایل قرن ۲۱
۱ توسعه‌یافتگی اقتصادی	فقدان توسعه‌یافتگی	فقدان توسعه اقتصادی
۲ توسعه‌نیافتگی سیاسی	فقدان توسعه سیاسی	فقدان توسعه سیاسی
۳ نیاز به مشارکت سیاسی	نیاز به مشارکت سیاسی	نیاز به مشارکت سیاسی
۴ انقلاب به‌منظور ایجاد مشارکت سیاسی	انقلاب برای بازیابی هویت و فرهنگ و تقابل با مدرنیته	انقلاب برای بهبود وضعیت معیشت اقتصادی و درعین حال مشارکت سیاسی

نتیجه‌گیری

نظریه توسعه نامتوازن از جمله نظریه‌های متأخر در باب علل رویداد انقلاب‌ها به‌شمار می‌آید که علت اصلی انقلاب را در توسعه‌نیافتگی سیاسی در جوامعی می‌داند که فرایند توسعه اقتصادی در آن‌ها آغاز گردیده یا به‌تمام رسیده است و ساختار سیاسی توان جذب درخواست‌های مشارکت ایجادشده را ندارد.

باید توجه داشت که پیش‌فرض این نظریه توسعه‌یافتگی اقتصادی است و این در حالی است که نه در ایران و نه در مصر، نمی‌توان ادعا نمود که فرایندی از توسعه اقتصادی با شاخصه‌های مورد نظر داشته‌ایم. به‌تعبیر برخی از نویسندگان، شبه‌توسعه یا شبه‌مدرنیزاسیون را می‌توان برای ایران به‌کار برد و از وضعیت مصر نیز نمی‌توان یک کشور توسعه‌یافته را استنباط نمود. وضعیت توصیف‌شده اقتصادی و اجتماعی در مصر به‌خوبی بیانگر این مدعاست؛ بنابراین انطباق‌پذیری پیش‌فرض اول این نظریه با انقلاب اسلامی ایران و تحولات مصر با اشکالاتی روبه‌روست.

از سوی دیگر در نظریه‌های مختلفی که به تبیین انقلاب اسلامی ایران پرداخته شده، موضوع اسلام‌گرایی و فرهنگی‌بودن انقلاب اسلامی مورد تأکید قرار گرفته است و اغلب صاحب‌نظران بر این باورند که انقلاب اسلامی ایران وجهه فرهنگی داشته است. انقلاب اسلامی ایران به‌علاوه بیشتر در قالب چالش سنت و مدرنیته و تقابل با مدرنیته اتفاق افتاد و این در حالی است که نظریه مذکور، درست اجرانشدن توسعه و ناهمگون‌بودن آن را که بخشی از فرایندهای مدرنیته است، به عنوان عامل انقلاب می‌داند و این در حالی است که انقلاب اسلامی ایران چالشی بر فرایند اصل مدرنیزاسیون بود. اما درباره مصر، اگرچه استبداد سیاسی و درخواست‌های ایجادشده برای مشارکت سیاسی یکی از زمینه‌های قیام مردمی علیه دولت مبارک بود، اما این وضعیت محصول فرایند توسعه‌یافتگی اقتصادی نبود، بلکه به‌دلیل مشکلات اقتصادی گسترده ناشی از فساد طبقه حاکم بود و شاید در صورت وضعیت اقتصادی مطلوب، موضوع اعتراضات سیاسی چندان مطرح نمی‌گردید. از سوی دیگر در تحولات پس از سقوط مبارک، شاهد روی کارآمدن اسلام‌گرایان در انتخابات ریاست جمهوری علی‌رغم حمایت غرب از رقیب اسلام‌گرایان هستیم که البته به‌دلیل ساختار اجتماعی متفاوت از ایران، نمی‌توان ادعای فرهنگی‌بودن انقلاب برای تحولات مصر را اثبات نمود.

درمجموع به‌نظر می‌رسد که نظریه توسعه نامتوازن در فضای گفت‌وگومانی خاصی مطرح شده که موفقیت کمتری در تبیین تحولات انقلابی در ایران و مصر دارد و تطبیق آن با دیگر تحولات انقلابی

متأخر در جهان اسلامی می‌تواند به این نتیجه منتهی شود که نظریه توسعه نامتوازن در تحلیل تحولات جهان اسلام، اغلب توفیق کمتری دارند.

فهرست منابع

۱- منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹)؛ *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه گل محمدی، نشر نی.
- احمدی، حمید (۱۳۹۰)؛ *جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۱)؛ «ایران و انقلاب‌های ۲۰۱۱ خاورمیانه»، فصلنامه علمی پژوهشی *مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۲۸.
- خواجه‌سروی، غلامرضا (۱۳۹۱)؛ «نسبت انقلاب اسلامی ایران با بیداری اسلامی»، فصلنامه علمی پژوهشی *مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۲۸، بهار.
- درخشه، جلال و هراتی، محمدجواد (۱۳۹۲)؛ «مطالعه تطبیقی تأثیر نارضایتی انقلابی بر نظام‌سازی ایران و مصر»، ش ۱۷.
- ذهیری، علیرضا (۱۳۷۶)؛ «تأثیر اصلاحات ناهمگون در وقوع انقلاب اسلامی ایران»، مجموعه مقالات *اولین سمینار انقلاب اسلامی*، ج ۲، قم: دفتر نشر معارف.
- عیوضی، محمدرحیم و هراتی، محمدجواد (۱۳۹۱)؛ *درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران*، قم: معارف.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۳)؛ *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، تهران: مرکز.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۰)؛ *انقلاب اسلامی زمینه‌ها و پیامدها*، قم: دفتر نشر معارف.
- مسعودنیا، حسین و ندا سعیدی حیزانی (۱۳۹۱)؛ «بررسی عوامل سقوط رژیم حسنی مبارک و چشم‌انداز تحولات کشور مصر»، فصلنامه علمی پژوهشی *دانش سیاسی*، سال ۸، ش ۱، بهار و تابستان.
- نیاکوئی، سیدامیر (۱۳۹۱)؛ *کالبد شکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب*، تهران: بنیاد حقوقی میزان.

- هراتی، محمدجواد (۱۳۹۱)؛ «تفاوت جایگاه و نقش بیداری اسلامی در انقلاب اسلامی ایران و جنبش بیداری اسلامی مصر»، فصلنامه علمی پژوهشی *مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۲۸.

۲- منابع انگلیسی

- Goldstone, Jack A (May/ June 2011); *Understanding the Revolutions of 2011*. <https://www.foreignaffairs.com/articles/north-africa/2011-04-14/understanding-revolutions-2011>.
- Huntington, Samuel, (1968); *Political Order in Changing Societe*. New Haven: Yale University Press.
- Osman, Tarek, (2010); *Egypt on the Brinkfrom Nasser to Mubarak*, Yale University Press.

Comparative Analysis for Testability of Huntington's Theory on Revolution to Iran and Egypt Revolutions

Harati, M. J.^{1*}

Received on: 05/17/2015

Accepted on: 08/30/2015

Abstract

Comparison of similarities and differences of Iran revolution (1979) and Egypt political changes (2011) as the two Islamic countries is important issue which needs more surveys. One of the subjects in comparative study of these two revolutions is compatibility of Western revolution theories on the revolutions of these two countries. Huntington's theory which is presented as one of the latest theories on reasons of revolutions, has been compared to Iran revolution by some researchers which needs more discussion. This subject has been proposed in Egypt revolution in 2011. This article tries to evaluate success rate of "unbalanced development" theory by the revolutions in these two Islamic countries through comparative study of compatibility rate of this theory with the two mentioned revolutions. The author believes that the theory does not have considerable success in Islamic revolutions. Although the need to political engagement can be a factor among of revolution's factors, but it is not compatible with the theory's presumptions with regards to revolutions in the process of political development.

Keywords: Islamic Revolution of Iran, Egypt's Revolution, Unbalanced Development, Huntington.

^{1*}. Associate professor, Human Science, BuAli University of Hamedan
(Corresponding Author: harati@basu.ac.ir)